

فیروزی داشت با بهادر خان قتلها همراه نبایستی ساخت بلکه در  
 میمنه و میصره نیز قسمت بایستی کرد - تا هرکسی غنیمت مقابل  
 خود را زده بر میداشت - و چشم زخمی که در جانب معینه خان  
 و حید بروی کار نمی آمد - و پسرانش بقتل نمی رفتند - خطای دیگر  
 آنکه بعد از معلومت بلخ پادشاهزاده محمد اوونگ پویب بهادر یا  
 زیاده از یک دو روز توقف نبایستی کرد - و یکپخته جمعی که نظر  
 بر اغراض خود داشتند و چشم از حقوق تربیت و نمک خوارگی  
 باز پوشیده بودند کار بند نبایستی شد - و بعد از استماع خبر  
 فرار عهد العزیز خان جریده شده تعاقب او بایستی نمود - برهن  
 تقدیر عهد العزیز خان یا ماور می گشت و پهلوپی سه برادر خود  
 که در درگاه معلی اند می نشست - و پا در دریای جیحون غرق  
 می شد - و بچین تکامشی تمامی ماوراء النهر مفتوح میگردد •  
 چون گزارش فسحت ممالک محرومه و نگارش محملی  
 از حقیقت مویدات و اظهار فراوانی خزانه و ابراز قدرت مواکب  
 فیروزی که از آلاء جمیع ربانی و نعمات جزئیة سبحانی است  
 ناگزیر مقام بود راقم این نامه مفضل بر تحریر آن پرداخت •

### ذکر مملکت زوز افزون

طول این مملکت که از لاهری بندر تا مبلت (سلطه) است قریب  
 دو هزار کوره پادشاهیست - هر کروهی پنجاه هزار ذراع - و هر ذراعی  
 چهل و دو انگشت متساوی الخلقبت - و عرضش که از قلعه بصیرت  
 تا قلعه لوبه است نزدیک هزار و پانصد کوره است - مویدات این •

اینکه بصاحت بلخ آورده بیایند - و عزم آن خلعت - از وجود بی  
 سود اشرار نا یگار و چهار تیره روزگار اوزبک تنگ چشم ظاهر و باطن  
 و المانان بی ایمان و اهر داخته آید - و رعایا و کشاورزان احتمالت  
 یابند - دوم تعاقب نکرهن بهادر خان و ایهالت خان نذر محمد خان  
 را و مراجعت آنها بدون ضبط و ربط حدود شهرقان و اندکود و  
 چنگو و میمند و بی آنکه خاطر به نشانند تهازه در هر مکتبی  
 فراهم آید و جمعی از مردم آن سرزمین را که قابلیت بندگی  
 عتبه والا داشتند در سلک بندگان درگاه آسمان جاه منبیلک سازند  
 و الوقات و اویماقات آن نواحی را تسلیم و احتماله نمایند - میوم  
 شدامن پادشاهزاد و الا تبلو محمد اورنگ زیب بهادر از بلخ بصوب  
 پیش بدهند مائش غنیمت - و این اول خطایچ بود که ازان  
 نامدار رفت - چه آن کامکار را در نبدایستی شقاقت بل در چار پنج  
 گروهی توقف بایستی گزید - که هم تردد از لشکر بشهر ماسر میشود  
 و هم احوال و ائفال زاید در شهر می بود - و بیعت جریده شدن  
 احتیاج بمعادلت بلخ نمی افتاد - و در نزدیکی شهر منتظر پیگار بایستی  
 نشست - اگر غنیمت جنگ صعب میکرد سزای کردار نابکار در کنار  
 خود می یافت - و اگر جنگ صاف نمیکرد یقین که المانان بی ایمان  
 و ایمان که بیشتر لشکر غنیم ایقان اند چون علوفه ندارند و به نهب  
 و تاراج احوال مسلمین اوقات میگذرانند در ایام معدوده متفرق  
 میگشتند و درینصورت امواج قاهره را ازان رو که جریده می بودند  
 تعاقب آنها بصی آسان بود - دیگر هنگام قسمت انواع همگی لشکر  
 بلخ را که بر لشکری که در خدمت پادشاهزاد اختیار رسیده بود

زندگی - و از هراس تعاتب لشکر فیروزی شهرت دادند که بر سر  
 پدشاهان میرویم - و از خام راه را چپ کرده در یک روز از آنجا  
 باجل جیحون که نزدیک بیعت گروه پادشاهی است شتابند  
 و سلخ جمادی اولی که غرق فیروزی پناه نصرت دهنگاه بود و  
 منتهای دور دوم از ادوار جلوس والا عبد المعز بن خان بهزاران  
 بدنامی و فراوان پشیمانی و سرگردانی بر جاله که نورا بسته بودند  
 نهفته بگذر ایواچ از جیحون گذشت - و دیگران هر جا راه پانند  
 بلهجه که مالوف و مانوس این طایفه بی الف و اعر است  
 بعد اضطراب و اضطراب عبور نمودند - و بسیاری غریق آن دریای  
 خونخوار گشتند - و ازین پیدا است که این قوم بی رای و رویت  
 چه قدر مغلوب باس و مغلوب هراس گشته بودند - خرد پند دیداور  
 داند که آنچه بر زبان حقیقت بدان گذشته و اکثری ازین در  
 مطاری وقایع جا بجا نگارش پذیرفته محض صورت است - و آن این  
 است که در مذاق بلخ چنانچه امور ناشایسته روی نمود - اول التماس  
 کردن شاهزاده مراد بخش معارفت خود را از بلخ پیش از آنکه این  
 ملک نوکشوده بضبط دراید - و حصون و ثغور آن استحکام و انحصار  
 یابد - و تهانیجات جا بجا بنشینند - و خاطر از حصول انتظام و اتمام  
 بجمعیته گرایند - و معامله نذر محمد خان ملقم گردد - و لشکری  
 که بتعانتش رفته مراجعت نماید - و الوصای و اوصیای چغذائیه  
 که پس از فراوان حال بدیرین آرزوی خویش که فرمان روانی  
 صاحب و رای نعمت قدیم دران دیار باشد رسیده بودند - و صاحب  
 زاده گزبان بهزاران شادمانی به تملی دریافت ملازمت لوزی

فراهم گشته بملک پادشاهی آمده تمام بالا گهات و پاپان گهات را  
 بقصر در آورده برهانپور را در محاصره داشتند بپرهانیپور رسیده  
 لشکر ظفر پیکر را از احمال و ائقال و پرتاخته و پنج فوج بسر  
 کردگی پنج چردار جدا کار کارگزار تعیین فرموده دسار از روزگار دکنیان  
 نابکار برآوردند - و روز اول سوابق آنها را پیش انداخته دو هزار کس  
 را عاقب تیغ خونخوار ساختند - تا آنکه دکنیان را سجال آن نماند  
 که بیروش خود جنگ ترانده توانند نمود - و در توهمات عظیم نصیب  
 لولبیای دولت روز افزون گردید - چنانچه در نخستین جنگ این  
 نگارین نامه در تضاعیف وقایع فهم حال بشرح و بسط گزارش یافته  
 مقرر ساختند - که اردو و احمال و ائقال را با محمد سلطان خاف  
 خویش در بلخ گذاشته جریده بمالش و قماقب مخالفان بد حال  
 برانید - بعد از شروع در تقدیم این تدبیر - انب عبدالمزیز خان و  
 سران لوزبکیه که در جمیع هروب لشکر گرانبار این دولت پیروزی  
 آنار روی ظفر ندیده و جمعی را بکشتن و برخی را بختن داده  
 بادیه پیمایی ناکامی گشته بودند چون برین معنی آگهی یافتند  
 و دیدند که المانان بی دین و ایمان از شدت آریزه گاه و بیگاه این  
 امروزندگان آتش قتل نا امید شده و از غارت مال مسلمانان که  
 موت حال و قوت بال این اصحاب ورز و وبال است مایوس گشته  
 قشون قشون بمساکن خود بر میگرددیدند - روی جنگ صف کجا  
 که پیروی مداومت ترانده در خود ندیده و دستخیزش و آمده گشته  
 درین روی آب زنده برین تونف صلاح کار نمانستند - و از موضع  
 شهاب بجانب شهرک شامنده بعضی زراعت آن حدردن را آتش

تفصیل آن بی تردید نامی جداگانه صورت پذیر نیست - عبد  
الله بیگ برای نپذیرا شکور بی اثنایق امام قلیخان که در جمیع  
مراتب پیکار و مدارج کلزار همراه ارزبکیه بود - و از مکتوب واطرف  
این طبقه خدیوک ضمیر - و مذکور السنه این طایفه تبیح مناظر - از  
قرار واقع آگاه است - و بعد از آن که عهد العزیز خان از خلیصون  
گذشت برهنمونیک نیکبختی و سعادت منشی با چندی بآزاد  
بندگی این بارگاه گیتی پناه نزد پادشاهزاد و الا گوهر آمد - و آن  
عالیه قدار باستان خواقین پناه فرستاده - و بار اول بمنصب هزار  
ذات و چار صد سوار مر بلفدگشته - بر گزارن - که بیگ اوغلی منبکفت  
که با این تدبیر و تلاشی که از ما درین یساق بر روی کار آمده جز  
ناموس برستان حمیت لغت هندوستان هر لشکری که می بود  
چه قزاقاش و چه غیر آن برهم میخورن - و چون تنبیه این گروه  
ننده پزوه و تادیب اینجماعه و تخیم العاقبت چنانچه باید و بملجی  
که شاید بی آنکه عساکر منصوره احمال و انتقال در شهر بلخ  
را گذاشته و جریده شده به پیکار بپردازند صورت پذیر نبود - چه ایذان  
در جنگ قزاقان مثل دکندان اند - و در میاهگیری و تاب محنت  
و مشقت از آنها بمراتب در پیش - پادشاهزاد ظفر آماده که بمیان  
تربیت و برکت ترشیخ پادشاه مرشدان و مرشد پادشاهان بر مدارج  
عده داری و زبرد گزاری نیک آگاه اند بآئین اورنگ آرامی اقبال  
فرمان فرمای جمال خدیو دورین خداوند شواب گزین که در ایام  
خجسته آغاز فرخنده انجام پادشاهزادگی بار ددم در چنینی که  
قریب پنجاه هزار سوار بکندل و یک روز همه دنیا دلازان

بوده بعد ازان روس آزادت بحريم حرم احترام جهان باني  
 آورده اند بر گذاردند - که جمعيت اوزبک درين معارك نيز از  
 حد هزار سوار بيشتري بود - ليکن پس ازان که عساکر جهان گها  
 بر گرديد از تفرير بعضي بندگان معتمد راحت قبول کار کرد پندگارد پنه  
 بند از استقامت خديو حق پرتو ظاهر شد که از انچه اوزبکيه ميگفتند  
 کمتر بوده - هم از انجا که حماة دين را گمان غالب آن بود که اوزبکيه  
 از غرور و فزونبي - پناه به پندگار صف نبرد ارا خواهند گشت -  
 آزادي بزرگ را با احوال و افعال همراه داشتند - چون غنيمت با وجود  
 بسياري جنگ صف نتوانست کرد - به قزاقي گرويد - هم  
 بمهارست اردو و هم بمهارت غنيم مي پرداختند - و هميشه  
 از چار چو هنگامه قتال گره داشته و بانداختن توپ و تفنگ  
 و بان و زدن تير و تارخ و سنان مذاکيب را در گرايم هزيمت ساخته  
 برخي را مقتول و لختي را مجروح ميگزدانيدند - درين حروب  
 از سخايل قريب پنج شش هزار کس ييشترى بزخم توپ و تفنگ  
 و بان پايه پدمای نيمه گشتند - و از غزاة دين همگي پانصد  
 شش صد کس پدايه والي شهادت رسيدند - نمره ناصبه جهان باني  
 پادشاه زاده محمد اورنگ زيب بهادر درين ايام هفت کنگه قتال  
 با انکه فیل سواره بودند حفظ الهي و اقبال شاهنشاهي را در ع اقوي  
 و ترس افوي دانسته بچوشن پوشيدن و - پير داشتن پرداختند -  
 و هرگاه طفاا کار بر حماه اين و دولت تلک مي گردانيدند  
 بستان عهاب ثابت رجم آب شياطين صورت و معنی ميمردند -  
 ابعقور قزوين معرکه سرد آزما لبردي بروي نگر آمده که گزارش

بلخ - و فرقه در اماکن دیگر که پیش ازین بخرج و بسط نگارش  
 یافته - پادشاه زاد و الاقدر پس از رسیدن بلخ هیچ کدام را نزد خود  
 نطلبید - و از امرائی که بآن کماکار بخت بیدار معین شده بودند -  
 لا حکم جهان مطاع صادر گشته که از نیول و موطن خود آمده در  
 رگب آن شهسوار میدان حمیت باشند - بعضی بندهای جمعیت  
 وار مانند راجه جی - تنگ که دو هزار سوار همراه داشت و چندی  
 دیگر در رحیدن درنگ نمودند - و برخی مثل الله و یردی خان  
 و فحابت بخان ولد میرزا شاه رخ و میرزا نوذر صفوی و غیر ایقان  
 از بی توفیقی بکابل فرستند رسید - چه جای لاحق شدن  
 پادشاهزاد و الا نژاد - و ازین رو در همگی پیکارها این کتیبه نصرت  
 نصیبه از نصفت اشکری که سال گذشته باین ولایت معین  
 شده بود زیاد نبود بل کمتر بود - و از اوزبکیده عبد العزیز خان با  
 هر دو برادر و همگی اوزبکان چه مخلونه خوار و چه آب خوار و علف  
 خوار توران و بلخ و بدخشان فراهم آمده بودند - چنانچه آق سقازن  
 پیکار دیده این طایفه می گفتند که در هیچ بساتی - پناه سلوراد النهر  
 این قدر نبوده - حضرت گیتی حنائی فردوس مکانی کنار الله  
 رهانه در گرمی صحیفه که بواقعات بابری موصوم است - و آن  
 نظ اشرف در کتاب خانه خاصه پادشاهی موجود - بتقریبی  
 زش نموده اند که در صحاره که میان عبدالله خان والی توران  
 شاه ظهماسپ دارای ایران بروی کار آمد لشکر اوزبیک یک  
 صد پنج هزار سوار می گفتند - و میاه قزاقش چل هزار سوار  
 از معتبران اوزبکیده که در همگی مصعبها همراه عبدالعزیز خان

سه گانه المان فراوان اسب بمسگر دیوژی آورده می فروختند -  
چنانچه دوسه هزار اسب را مبارزان نبرد آرا خریدند - آخر کار  
پادشاه زاده ظفر شعار حزم دثار منع آن گروه بخدار نموده فرمودند  
که با وجود جنگ و پیگار آمدن این گروه ادبار لشکر اقبال  
مصلحت نیست

گزارش بنامت کمی سپاه اقبال - و فیروزی این فیده قلیله درین  
معارک ابطال و مجامع رجال - و فزونی لشکر نکبت اثر اوز بکجه  
ناگزیر دانسته ضمیمه دیگر وقایع این شکر نامه می گرداند -  
تا دیده در انصاف گزین را دلیلی واضح و شافعی آید باشد  
هرین که فیروزی بتائید یزدانی و بهروزی به تدبیر آسمانی  
است نه بتدبیر انسانی - بیان این معنی برسم اجمال  
آنکه از جمله پنجاه هزار سوار که در سنه ماضیه با پادشاه زاده  
والا نسب مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان معین گشته بودند  
بعد از آنکه آن ملک داخل ممالک مجروده شد گروهی حسب  
الطلب بعبه فک رتبه برگردیدند - و سپاهی که با بهادر خان  
وامالت خان دران ولایت ماند بدیستری بضبط حدود و حفظ  
نظور و محاربت قلاع می پرداختند - و تا آمدن پادشاه زاده کاکسار  
محمد اورنگ زیب بهادر هر کدام در محل خود بخدمت منور  
اشغال داشت - چنانچه قبیح خان با گروهی در طالقان و آن حدود  
و رستم خان با لشکری در اندود - و سعادت خان با جمعی  
در ترمذ - و شاد خان با فریقی در میمنه - و راجه راجرپ با جوتی  
در قندز - و خلیج خان با غوجی در استاق - و طلیفه در شهر و



و آن روز موضع یانترک مسقط را با تفریق فیروزی گردیدند. آخر روز یاز  
 پیمیزی از مخالفین از ریاضی که محاذی لشکرگاه بود بیرون  
 آمده پارادان نبرد ایستادند. و تفلیچیان پادشاهزادان صورتی  
 در امیرالامرا بصره تفنگ و سپر گریز گردانیدند. روز دیگر پانز  
 اوزبکی هنگام کوچ آمده معروض داشت که محمد پسر مرایی  
 و نظر قطغان و رحیم پروانچی و مبارک شاه از قبل عبدالعزیز عثمان  
 آمده بیرون اردو ایستاده اند. شخصی معین کرد تا مطلب را  
 دریافته بجمع عالی برساند. دیگر بار میر محمد امین مامور گشته  
 نزد آمده رفتند. برگزاردند که خان می خواهد که پادشاهزادان  
 بخت بیدار امروز در همین منزل توقف نمایند تا بلنگتوش و دیگر  
 اوعالی بملازمیت آمده برخی سخنان ناگزیر بعرض برسانند.  
 پاسخ شد که چون لشکر بفروردی در آمده است پس از رسیدن  
 شهر هر کرا خواهند بفرستند که با دای مدعیات بپردازد. و آن  
 روز یولپوغه مخیم گشت.

روز دیگر شنبه هجرت نهم چهارم اولی در ظاهر بلخ نبرد  
 آمدند. اگرچه اوزبکان درین نبرد جنگ و پرخاش نپدید کردند  
 اما همه جا همراه بودند. و بموضع شهاب رفته سه روز در آن مکان  
 گذرانیدند. و ازین گفت و شنود در لشکر مخالف شهرت یافت  
 که کار بصلح می گراید. و حال آنکه از تدبیرات سقانی اوزبک  
 بود. که چون دیدند که المانان از آنچه پامیدو آن جمع شده بودند  
 مایوس گشته می خواهند که از دریا بگذرند چنین عهد  
 برانگاشتند تا روزی چند توقف نمایند. بنابراین در این نهم

ظهر غریب آمدند هر دو را متعجبند سائیده بودند پادشاهزاده والا تهر  
 حضرت خان میر آتش را با توپخانه پادشاهی و تیر اندازان خود  
 تو تفنگچیان امیر الامرا تعیین نمودند - که بضرپ توپ و تفنگ  
 و بان کمالیت پیشگان را از کنار آب بردارند - چون آدای جان گزای  
 توپ و تفنگ هوش از سر مخالفان برده رختخیز دیگری بر انگیزت  
 ده پانزده روز یک دران سوی جو عمامها برگرفته گردانیدند - معتمد  
 خان میر آتش کس بخدمت پادشاهزاده نگمار فرستاده حقیقت  
 معروف داشت - آن بخت بیدار امر نمود که اگر کسی از انجانب  
 برای ادای مقصدی قصد این صوب نماید منع نکنند - بعد از  
 حصول اطمینان دو دروازند پادشاهزاده بخت بیدار آمده از قبل  
 عبد العزیز خان برگزارند که معتمدی معین شود تا برخی کلمات  
 شفیه بخدمت برگزارد - آن والا گهر میر محمد امین را با قباد  
 ملازم خود روانه ساختند - از انطرف میرک شاه که سابقا دیوان  
 امام قلی خان بود آمد - ایلمان بدین طالع کورین یک دیگر را  
 دو باره ننگ - میرک شاه پیغام خان برگزارد که چون شنیده شده  
 که پیش نهاد همت فلکی مرتبت اعلی حضرت ظل الهی  
 آنست که بلخ باز به نذر محمد خان عنایت فرمایند - سبحان  
 قلی پسر خان است - و من او را قعل خانی داده ام امیدوار  
 است که بلخ بدو مرحمت شود - پس از مراجعت میر محمد  
 امین و قباد پادشاهزاده جهانیان گفتند که رفته برگزارید که  
 بی حکم معتمدین بر امری اقدام نمی توانیم نمود - حقیقت  
 و تصدی فرموده داشت می توانیم - هر چه حکم شود فرمان بر داریم -

داعوت به نیروی بسیاری از دولتخواهانی که در این فوج بودند  
 آواره دشت ادبار گردید - و جمعی از مخالفین بکوی عدم قیام رفتند -  
 روز دیگر که چهار شنبه پانزدهم جمادی الاولی بود همین که عناصر  
 جهانگشا از یکنی ارق کوچ کردند - فتنه پزدهان افواج ادبار را تیزتر  
 نمود - از هر جانب جنگ کتان بره نوردهی در آمدند - و چون روز  
 گذشته از دست بهادران پیگار هوست مالش یافتند مغلوب و  
 مایوس گشته بودند هیچ جا جلو نینداختند - و در نزدیکی منزل  
 گروهی از فوج خود برآمده بزمین قلبی که کنار بلخاب بود  
 ایستادند - راجه پهلوانگه و معتد خان میر آتش و نیکنام هم بهادر  
 خان تاخته مخدولان را از پیش برداشتند - چنانچه جوقی از آسمه  
 صری و تنگی راه نوار خود را در آب انگذده به پشم المهاد  
 شتافتند - آن روز بل دوست بیگ دایره گاه شد .

روز پنجشنبه شانزدهم [ جمادی الاولی ] چون لشکر عدو مال  
 از آنجا کوچ نمود ارزبکجه در پناه اشجار و جدر ریاضی که بر سر راه  
 بود تیر اندازی آغاز نهادند - و معدودی از تفنگچیان که  
 یا این جماعه بودند بانداختن تفنگ چندی را از گنداداران  
 مسکرمفصور زخمی ساختند - امیر الامرا از دیدن این حال تاخته  
 مقاهیر را از درخت زار بر آورد - و جوقی را بضرب تیر و تفنگ  
 و نیزه و شمشیر از هم گذرانیده بغیة القتل را پراکنده گردانید -  
 در اثناء نبرد بانی بدست راست میونج بی دیوان بیگی عهد العزیز  
 خان رحیمده سه انگشت او را برانید - چاشنگه چون عساکر قاهره  
 بنور آبی رسیدند که دو صبر داشت و مظهران آنطرف .

پهلوانان جنگ میکردند. نخستین یادگار معرکه که بدین تاریخ است  
 خان توقایه که درین دولت جاوید طراز میر توغک لاقز ایران  
 امیرک اقلی باقی نماند بود. و سردار پیکار دیده آزمون کار. با نوجوی  
 و پسر پسران بر امیرالامرا دلیرانه تاخته نزدیک بود که خود را  
 بکوه رساند. امیرالامرا از دیک این جرات و جسارت بخشم در شده  
 تیغ خون آشام از نیام انتقام برگشید. و تگور همت بجوان در آورد  
 و گندلوزان هر دو جانب به تیر و تیغ و تفنگ در آویخته آتش جنگ  
 هلتهب گردانیدند. آخر کار یادگار بزخم شمشیری که بر رو خورد و  
 اسب او بزخم تفنگ از پا در آمدند. غلمان علیمردان خان امیر  
 الامرا او را دستگیر نموده نزد خان آوردند. و گروهی از همراهانش  
 را به پیر نیستی گردیدند. از پدازان لشکر منصوره نیز برخی جان  
 دریاختند. و بعضی چهره حماقت بگونه جراحت بر آرا تفتد. و  
 امیرالامرا که دران معرکه جانبازی و سر اندازی از فرط شجاعت  
 کمال استقامت و استقلال در زبده غنیم را شکسته بود یادگار را بمنازعت  
 پادشاهزاده والا گهر آورده مورد تحسین و آفرین گردید. چون عفو زلات  
 و صفح جرایم از نمایل خصایل و جلال شمایل این دودمان خواتین  
 نشان امت یادگار را بمعنایت پادشاهی استعمال ساخته مطمین  
 گردانیدند. عبد العزیز خان و مران لشکر او زمین هزیمت دل بای  
 داده و تاب ضرب سچاهدان فیروزی دثار نیلورده دیگر بار دلیران  
 خود را ترخیم تاختن نمودند. اما تا پایان روز که افواج نصرت  
 استزاج بموضع بلخی ارق نزول نمود اطراف لشکر اردو را نگذاشته  
 هر آویز و گریز بودند. و نوجوی که با هزارل عسکر ظاهر پیکر آویز

گشته بود راهی گردیدند از آغاز خوارزمی - عساکر منصوره نامه جا  
 انواع اوزبکان خیره چشم تیره دل که میبندد موز و ملخ تراهم آنگاه  
 بودند از اطراف و اتجا به تبره می پرداختند - و هر بار موحی از آن  
 طایفه دلبری نموده می ساخت - و جمعی طعمه تفنگ توپا و  
 تفنگ می گشتند - چون در اثناء مراجعت از شیخ آبا به جنوب منزل  
 آمدند بادی گرد انگیز بر خاسته روی هوا را بحال روز بد لکیشان این  
 دولت تیره گردانید - جوتی از فتنه مگالان باربر در آمده برخی از  
 سوته را مقتول و مجروح ساختند - و چند قطار غنیمت با بار گرفتند  
 امیر السرا واقف گشته با مردم خود تاخت - و شتران را و زهاند  
 جمعی را بضرب تیغ مر افشان و حکان جهان ستان روانه ملک قدیم  
 گردانید - پس از لحظه بقدر بارانی شد - و غبار فرو نشست - اوزبکیه  
 که در آن روز بتازگی پی هم مالش یافته جوتی کشته و جمعی  
 زخمی گشته بودند ازین جسارت حرا با خمارت خود را باز داشته  
 تا وصول انواع قاهره بمنزل گرد پیگار نگردیدند .

چهاردهم [ جمادی الاولی ] مطابق بیست و هشتم خرداد  
 که عساکر منصوره از نواحی فیض آباد بمرکت در آمدند - گروه  
 اوزبکیه مقرر گردانیدند که تماسی لشکر خود را هفت کوچ  
 ساخته هر هفت با عساکر جهان کشا بجنگ بپردازند - و در میدان  
 های نجات نشسته نایرا قتال بر افروزند - از جمله سه کوچ بر قتل و  
 بر افتار لشکر روند - و با شکیقی انواع سه گانه عبد العزیز خان و  
 سبحان قلی و بیگ اوغلی بر خود گرفتند - اما عبد العزیز خان و  
 برادرانش با زبون اسپه نوج آراشته در ایستادند - و خوش

از بلخیان و المغان بآن لشکر پیوسته و ازین رهگذر از تمام ممالک پیش  
 پیش از پیش بوده - شب دوشنبه سیزدهم جمادی الاولی عبدالعزیز  
 خان نیز با یلنگنوش که آق سقال اوزبکیده بامت و فوجی که با او  
 مانده بود بلشکر خود پیوست - یلنگنوشی بر گزاره که در حواری  
 نقاره ننوازید - چه اگر گندلوران عسکر پادشاهی باو ای نقاره دریابند  
 که شما در کدام فوج اید غالب آنکه تو بخانه را پیش رو داشته  
 همه یک مرتبه بدان سوزان شوند - دژین صورت اگر به نبرد  
 بردارید نمی توانید مقاومت نمود - و اگر بر گردید غلبه و احتیالی  
 آن لشکر رو بفزونی خواهد نهاد - عبد العزیز خان آنرا پسندیده  
 اصلا نزدیک لشکر نیامد - و چنان دور استاد که بودن او در فوج معلوم  
 نهد - شهبنگام درین منزل خبر رسید که شان مان پکهلینوال از آنچه  
 و محمد گاهر برادر فرخ حسین از فتح آباد بطلب پادشاهزاده  
 جهانیان روانه شده بودند : و در راه یکدیگر پیوسته چون بموضع  
 شیخ آباد رسیده اند گروهی از منزه پژوهان اوزبکیده ایقان را دریکی  
 از ریاض آن موضع که دران فرود آمده بودند محاصره نموده اند - و از  
 بیم تغلگچیان خراسانی که قریب صد کس همراه محمد طاهر اند  
 دلبر در نمی توانند آمد - فردایی آن پادشاهزاده کامکار بخت پیدار  
 بهادر خان را با همراهم چندارل ساخته خود با امیرالصرا بدان  
 صوب متوجه گشتند - مقاهیر خبر توجه پادشاهزاده نامدار شفقته راه  
 فرار پیش گرفتند - و شادمان و محمد طاهر که آنچه لازمه تردد بود  
 بتقدیم رسانیده بودند سالما بملازمت آن والا گهر رسیدند - و اختر  
 برج دولت بمنزلی که در حوالی فیض آباد بر کنار بلخیاں مقر

علویه گذشته بایلیجانپ آمده - و گمان آنست که بر شهر بلخ رفته  
 گرد فساد می برانگیزد - پادشاهزاده والا مقدار بصوابدید اولیاء دولت  
 روز افزون از موضع پشائی ببلخ مراجعت فرمودند - در حوالی علی  
 آباد مخالفان فوج کوچ از میان عمارات و ریاض آن قریه بیرون آمده  
 بتائین نکوهیده کفود از ارجاء عمارت مضموره در آمدند - و جمعی  
 بهراول روبرو شده و از روی جسارت تاخته به تیراندازی پرداختند  
 گنداوران لشکر فیروزی آتش قتال بر افروخته آریزش متراک  
 نمودند - مقاهیر پس از فرلوان جد و جهد جوقی بکشتن داده  
 قرین پاس و ناکامی خود را عقب کشیدند - و از آنجا که در اثنا نبرد  
 بهادر خان جمعی از مقاهیر فرصت یافته از پیش رو بارانده نهب و  
 غارت باره در آمده بودند او بعد از آگهی بسرعت هرچه تماضیر  
 در رسیده فتنه پژوهان را مدهزم گردانید - و چون فوج عظیم بر قول  
 و برانغار عسکر ظفر پیکر تاخته بستیز و آریز اشتغال نمودند پادشاه  
 زاده والا گهر بمردم توپخانه خود و تفنگچیان امیر الامرا امر نمودند  
 که بضرب بادایج و ضرب زن و بار و تفنگ اماس هستی آن گروه  
 بی فرهنگ از بلخ براندازند - و بذات خود در مراتب سه درجه و  
 آگهی و سعی و ثبات و تقویت جنک آوران ناموس جو و بهادران  
 نبرد خود کار نمائی و پیکار گرایی فرو گذاشتی نه نموده سلک  
 جمعیت مقهوران از هم گسیختند - و امیر الامرا نیز داد مردی و  
 مردانگی داده تردهات نمایان بر روی کار آوردند - از کثرت و هجوم  
 مقاهیر تمام روز بقتال و جدال گذشت - شامگاه آنصوبی علی آباد  
 دایره کله گشتند - و ظاهر شد که درین تاریخ میان قلی باجبری

روزگار جلو انداختند - درین هنگام پادشاهزاده بخت بیدار بکرمک  
 فر رحیده بهادزان عریض شہامت را مستظہر گردانیدند - بہ  
 نبرگی اقبال مدو سال جمعی از جوانان زر و مال بٹاک  
 شک افتادند - و بیگ اوغلی و دیگر بقیة الصیف مانند  
 روزگار خیمین پراگنده شدند - و چون دریابند کہ این مرتبہ  
 دوزخ نذر مرگ ہر لوح خواہش چنانچہ باید نہ نصبت جوق  
 جوق از ہم جدا شدند - و دور اردو را احاطہ نمودہ جنگی بگریز  
 میکردند - و ہر گاہ قابو می یافتند تاخذہ ہر برخی از لشکریان  
 تیر میزدند - و چندی را بکشتن دادہ ناکم برمی گشتند - اقواج  
 قاہرہ ہم بمقاتلہ و مجاہدہ و ہم بصیانت و پابانی اردو و دواب  
 و ہنہ لشکریان پرداختہ رہ می نوریدند - تا آنکہ بمعہکر بیگ اوغلی  
 رسیدند - از آنجا کہ مقادیر از طعن و ضرب دلاوران خوشخوار  
 دستخوش رعب و ہراس شدہ بودند در دایرہ خود نیارستند ثبات  
 ورزیدند - و تمامی خیمہ و اسباب با اسب و شتر و سایر درایی کہ  
 در بنگاہ مخادیل بود بدست مجاہدان ظفر شعار افتادند - و ہزاران  
 نفوس از مجال و مواضع آن فواحی کہ اسیر ظلمہ شدہ بودند  
 بسطوت اقبال جہانکشا رہائی یافتند - و اختر سماء عظمت فوج  
 با اقواج قاہرہ در معسکر لوزبکان نزول فرمودہ روز دیگر بجهت  
 اجتناب از مدائیر کہ بہزاران خواری آوارہ گشتہ بودند توقف نمود  
 درینوہ خبر رسید کہ قتل محمد و بیگ اوغلی و دیگر لوزبکیہ  
 بصوب علی آباد شنانند اند و مدعان قلی کہ عبد العزیز خان آورا  
 قلعہ عالی دادہ بخان غرد موسم ساختہ بود با گزہی البوہ از آستانہ



فستبرونی نموده آید - پادشاهزاده جهان بصوابدید امیر الامرا از آن منزل کوچ فرمودند - و افواج نیروزی را ترتیب داده و محافظت جانب چپ اردو بمهدا راجه رایستگه و راو ستر مان و برخی از واجپوتان و جمعی از برق لندازان خویش مقرر نموده مرادون را از چار طرف درمیان گرفته به نگاه بیگ اوغلی که در موضع پشائی از مضامات آنچه بود روانه گشتند - گروه خویش اسپه اوزبکینه فوج فوج از پیش و پس و یمن و یسار نمایان شده از هر جانب شوشی می نمودند - و هر یار که بناخت می برداختند جمعی بضرب توپ و تفنگ و بان و تیر و تیغ و سنگ جنگ آوران نصرتمک هلاک میگرددیدند - برخی از دلیران لشکر نیروزی نیز مجروح و مقتول میگشتند - انجام کار ادبار پژوهان فطالت انما که درین نگاهو جز باس و نا کلمی نصیبه نداشتند - گروهی را در یمن و یسار افواج قاهره گذاشتند - تا از نور خود راضی نموده باشند - و بسیاری را گروه آورده همه یکمرتبه بفوج هراول روانه اند - و چون مردم توپخانه و دیگر بندهای پادشاهی که با بهادر خان دران فوج بودند در دفع اشرار مساعدی جمیله بتقدیم رسانیدند - مخاندیل جمعی را بکشتن داده از عرصه پیکار رخ برتافتند - و به نگاه خویش راهی شدند باشد که اندرختهای خود را از تهب و غارت بهادران ظفر نشان محافظت توانند نمود - درین اثنا بیگ اوغلی از برادر پیدا شده قاهره را از راه برگردانید - و جوقی بر روی فوج هراول نگه داشته خود با ملیر لشکر فوج امیر الامرا هجوم آورده تیر اندازی نمود امیر الامرا و همراهنش شدت تقیم ورزیده بچهاران بران گروه تیر

از تایلند خان ظفر جنگ فرصت غنیمت دانسته او را با خانه زاده خان که هنوز وصالی داشت از آوردگاه برداشته بمنزل او رسانیدند و خانه زاده خان اول شب در گذشت - و چون بعد از توجه گوهر اکیلی خلعت بکومک سعید خان بهادر از خوبی که برابر آن فرزند لولبی فیروزی بود فریب چهار پنجهزار سوار دلیری نموده بخت بر مردم توطئه پادشاهی حمله آوردند - و اینان ثبات قدم ورزیدند - بهادر خان که غنیم خود را برداشته معاودت نموده بود تاخته آن مخدولان را از پیش برداشت - اگر بهادر جان که تمام لشکر بلخ با او بود همچنین که کومک اینجماعه نمود کومک سعید خان بهادر و پسرانش که ممکن بود میکرد یا نصف جمعیتی که با او بود بکومک میفرستاد کار آنها باینجا نمیرسید - و غنیم منگوب و مقهور بر میگرددند - و از آن رو که افواج قاهره از بام تا نصف النهار در نور دیده و از آن تا شام بقتال و جدال پرداخته از هر سو غنیم را آواره ساخته بودند سالار سپاه اقبال هکن بکران بمنزل منعطف گردانید - و امیرالامرا نیز بعد از نماز مغرب مظفر و منصور رسید - و باشاره آن والا گوهر مرداران ظفر آئین کوه تمکین بر دور اردو سلیارها مقرر نموده و در هر جانب با پاهیان نبرد گزین مرام حفظ و مرامت بتقدیم رسانیده شب گذرانیدند - روز دیگر که دهم جمادی الاولی مطابق بیست و چهارم خرداد بود امیرالامرا خبر توقف عسکر گیتی کها در تیمور آباد شفته بخدمت پادشاهزاده جهانان معروف داشت که درین هنگام اقامت نمودن مصلحت نداشت اولی آنکه بسرعت هر چه تمامتر خود را به پکن مقایر رسانده

جذعیتی نبود از فوجی که مقابل بهادر خان بود طایفه طایفه بی هم جدا شده بدینصوب تاخندند. و چون هجوم بسیار شد شیران بیخه اینجا داد نبرد دادند. و جمعی کثیر نقد جان در باختند. سعید خان خود نیز با جماعتی که نزد او مانده بودند حواری شده مانند برق و باد در رسید. و با وجود رنج و ناتوانندی میزبانان بسیاری سردانه مذاکبات را پرانگنده گردانیده چندان کوشش نمود که بذات خود چند کس را مجروح ساخت. و نه زخم برداشت. آخر کار دست آتش بسوزاخی در شد. و او از زمین بزمین آمد. و از پسرانش لطف الله خان از نور حماقت و حمیت ترددات نمایان نموده بزخمهایی منکر بر پشت امپ در میدان گذشت. و بجای زندگانی فانی حیات جاردانی که نیکنامی در جهانی است اندوخت. و خانه زاد خان نیز بعد از کشتن و کوشش بسیار بزخمهایی متواتر بیهوش شده از امپ افتاد. درین اثنا پادشاهزاده موید کامگار که از شنیدن خبر هجوم اوزبکی ایدار شعار بر سعید خان بهادر توپخانه سرکار خود را برابر فوج مقابل خوبش گذاشته فیل سوار با گروهی بکومک خان مذکور متوجه گشته بودند در رسیدند. مقهوران بدیندین رایات فیروزی بدین جانب تاخندند. آن گویا امروز نصرت و اقبال دو فیل صحت را که پیش پیش میرفت بر مقاهر درآید به جمعی از دلداران عرصه مبارزت حکم فرمودند که از دنبال اقبال در آمده بقتل بپردازند. بکمر تلاش و پرخاش غنیمت را پای ثبات از دست رفت. و از میدان پیگار بواهی فرار افتاد. دران هنگام که عصابه بد ترجمان بغوج پادشاهزاده بخت میدار رو نهاد بودند برخی

لشکر فیروزی بعد از او باز گذاشته بودند از ضعف بیماری پرنیامده  
 صادق بیگ بخشی خود و جهان افغان را که نوکر شمشیر گذار  
 جمعیت دار او بود با چارصد پانصد سوار فرستاد - که درین طرف  
 جوی که از کنار اردو میگذشت پای نبات احتوار داشته غنیم را از  
 قصد این سوار دارند - و نگذارند که هیچ یکی از سواران گذرد - و بدین  
 قلیاتی از اوزبکانه نریب نخوردند خود نیز از نهر عبور ننمایند - چون  
 این جماعه بموجب قرار داد بر کنار نهر رده بسته ایستادند گروهی  
 از اوزبکان تاخته دران سوی جوشوخی و خیرگی بنیان نهادند -  
 گند از ان عسکر فیروزی از شرط شجاعت اندرز ظفر جنگ را فراموش  
 کرده و تاب دلیری غنیم سید گلیم نیاورده بچستی و چالکی از  
 آب گشتند - و پس از آن که بر مقاهیر جلو الداخته پیردگان قدری  
 بدش شقاقتند از اطراف و اینجا جوق جوق مقهوران از کمپگاه برآمده  
 مردم خود ملحق گشتند - و مبارزان جان نشان را دایره وار احاطه  
 نمودند - سعید خان بهادر برین ماجرا آگاهی یافته خانه زان خان  
 و لطف الله خان را با فوجی به کمک روانه گردانید - اینان بسرعت  
 هرچه تمامتر خود را رسانیدند دلیرانه بر مقاهیر تاخندند - و بیدان حمله  
 جمعیت مخالف را متفرق ساخته جمعی را از هم گذرا بیدند  
 مقهوران باز گرد آمده در پناه دیواری که دران سمت بود تیراندازی  
 نمودند - از آنجا که مخالف در تقابل انواع قاهره خصوصاً فوج  
 بهادر خان که با وجود نزرلی مجاهدان ناموس پرست توپخانه  
 پادشاهی نیز همراه داشت نمیتوانستند کاری ساختند - و درین  
 جانب جمعیت کمتر مشاهده نمودند چه جز جمعیت خان مزبور

بودند توجه نمودند توپخانه مرکز خود را سه چهار تیر انداز پیش  
 واهی ساختند - تا بان آتش افروز دشمن سوز خرمین هیات این  
 لعیاء اموات را خاکستر گردانند - از اطراف آتش قتال زبانہ ہو گویند  
 هر بار دو سه هزار سوار آوزبکيه برهرفوجی از افواج سپاه ظفر  
 دستگاه حمله میگردند - و ابطال نبرد کوز و رجال صفدر صفدار جمعی  
 را به تیغ جانسوز و برخی را بصلان دل دوزخه گرای نیستی  
 ساخته باز ماندگان را زهنمای هزیمت میگویند - مخاذیل که فرار  
 بی درنگ را غنیمت روز جنگ دانند باز گرد آمده بپهستی و  
 چالکی بمرصه متیز می آمدند - از افواج نصرت امتزاج بهادر خان  
 غنیم خود را از پیش برداشته بحر دادن توپ و تفنگ و بان  
 آتش در نهاد آن گروه بد نزاد بر میزد - اشرار بی هنجار به پشت  
 گرمی بیشتر در زد و خورد بوده برخی مقتول و لختی مبروح  
 میگشتند - و امیر الامرا با جمعیت خود و چندی از بندهای  
 پادشاهی پیش از آنکه کیمک فرمادند پادشاهزاد کامگار باو برود  
 خصم خود را چون بذات الفعش متفرق گردانید - و هر بار که جمعی  
 ازان بخت برگشتگان در انقاي متیز گریز آمیز احسب ناکامی در  
 مرصه بدنامی می ناخندند بعضی کشته میشدند - و لختی خسته  
 بر میگشتند - تا آنکه بعون آسمانی دلیران معرکه قتال آن متیزندگان  
 لقیال را تا منزل قتل محمد که از دایره بیگ اوغلی پاره دور بود  
 رسانیدند - و درانجا نیز قرار نداده بیشتر راندند - و خیمه قتل محمد  
 با بسیاری از دواب و اسباب او و رفقای او تاراج نموده حالما غانما  
 برگردیدند - و سعید خان بهادر ظفر جنگ که حفظ جانب چپ

از آن سوی علی آباد کوچ شد بمظنه نزدیکی از یک امیرالامرا  
 حاکم لشکر فیروزی ساختند - و بر بهادر خان که بدستور سابق مقدمه  
 بود حراست پیش روی اردو مقرر گردانیدند - و خود از چپ و  
 راست اردو را در میان گرفته راهی شدند - و چون بموضع تیمور آباد  
 که یک گروهی فتح آباد است رسیدند به ترتیب فرود آمدند - لشکر  
 از هر طرف از او نزدیکه از اطراف بر اردو هجوم آورد - از افواج اقبال هر که  
 بطرفی فرود آمده بود بفوج مقابل گرم پیکر گشت - بهادر خان با  
 رفقا بگروه انبوه که از پیش روی آمد - باویزه در آمد - و امیرالامرا  
 چون بموضع اردو رسید و باغستان در آن سمت از چپ او نزدیکه  
 آمده دید پس مالداران لشکر را با اردو رسانیدند مستعجلی برای  
 ابلاغ حقیقت حال نزد پادشاهزاده بخت بیدار فرستاد - و بدستباری  
 تائبه ایزدی و پا سردی تیسیر سردی به چاریه مقاهیر متوجه  
 گشتند از زبان نیز از باغستان برآمده رده آرا گردیدند - پادشاهزاده  
 در میان چون دریافت که بیماری از چپ او نزدیکه بر امیرالامرا  
 هجوم دارند - راجه رایسنگه و راجه حتر حال و غضنفر واک الله ویردی  
 خان و مرشد قلی بخشی لشکر فیروزی را بکومک فرستادند - و  
 به سعید خان بهادر ظفر جنگ که در بلخ بیمار شده بود  
 و میخواهند که او را بحراست شهر بگذارند - و او را بحالت و اصالت  
 بدون شهرت در نداد - مقرر ساختند که بنگاهبانی جالب چپ  
 اردو که مکن نزول او بود پرداخته نگذارند که طغاة از اطراف  
 بارو در آمده دست غارت که پیشه این نفاق است دراز کنند - و  
 خود بمالش جمعی کثیر که روزی دانه آن شیر بیده هیچا

بود معسکر ساختند - روز دیگر قلعه درون و حصار بیرون را محاصره  
 نموده خاطر از بند و بخت آن فراهم آوردند - و اکثر و اهالی آن  
 شهر را در خور حال با کرام و انعام کسبیداد گردانیده از خواجگان  
 خواجه عبد الغفار واک صالح خواجه که برادر هاشم خواجه ده بیدی  
 و پیر عبد العزیز بخان است و خواجه شمس الدین را که از اولاد خواجه  
 محمد پارسا است بمظنه نفاق از روی احتیاط که تا کبیر سرداری  
 است در خدمت گرفته بمعسکر برگردیدند - و مانهو سنگه واک را و  
 رتن هاک را بمجارست قلعه - و شهسیر خان تورین را با جمعی از  
 مذهبداران و اعدیان و تفنگچیان موار و پیداده بنگاهبانی شهر گذاشته  
 سه روز برای تنخواه مواجب سپاه و سرانجام بعضی مهمام دیگر  
 توقف کردند - و ترتیب لشکر پیشین و پسین بصوابدید خیر اندیشان  
 چنین مقرر شد که فوج قول بوجود نصرت آسود پادشاهزاد کاسگار  
 استظهار یابد - و بهادر خان با امام شیاهی که همراه او در بلخ بود  
 هراول باشد - و امیر الامرا برانغار - و سعید خان بهادر ظفر جنگ  
 نجوانغار - و پنجم این ماه بآرایش و توزک لشکر پرداخته کوچ نمودند  
 و موضع یولبوغه مرکز رایات نصرت گردید - خطاهائی که از آن نامدار  
 درین رکضت رفت عنقریب گزارش خواهد یافت - روز دیگر  
 برای بعثن جمورانهای که در پیش بود مقام کردند - و بجد وکن  
 تمام تا شب بر هر نهری هل بخته شد \*

هفتم جمادی الاولی از انجا کوچ کردند - و بدو روز حوالی  
 علی آباد رفتند \*

روز پنجشنبه نهم [جمادی الاولی] موافق بیست و نهم خرداد که

رسیدن دره التاج خلافت پادشاهزاده محمد  
 اورنگ زیب بهادر بلخ و توجه نمودن به تنبیه  
 بیگ اوغلی و غیره که با حشری در نواحی  
 آنچه فراهم آمده بودند و حروب آن والا گهر با  
 عبد العزیز خان و برادران او

شرح این مقال آنکه عبد العزیز خان از قرشی رو بکنار جیحون  
 نهاده بیگ اوغلی را با گران لشکر توران از نوکر و امان پیش از  
 خویش فرستاده بود - و مقور ساخته که از آب جیحون بگذر کالیف  
 عجره نماید - و بهادر خان بزین معنی آگهی یافته محافظت قلعه  
 بلخ را برام سنگه راتهور و حراست شهر را به شیخ فرید باز گذاشته  
 خود با دیگر بندهای درگاه خلایق پناه یکا کرده از بلخ پیشتر  
 شافته در سمت گذر کالیف آماده کارزار نشسته بود - درین هنگام  
 که فهرست صحیفه مغاخر و معالی پادشاهزاده والا گهر بسیار  
 بوقت بلوا حوی بلخ رسیدند - خان یک منزل پذیره شده صلح ربیع  
 الثانی در کنار پل نذر محمد خان ملازمت نمود - و چون کیفیت  
 گذاره شدن بیگ اوغلی با اوزبیک مذکور از آب آمویه و گرد آمدن  
 این هراگندگان دین و دینی در حوالی آنچه رسیدن قتل محمد  
 نزن بیگ اوغلی پس از فرار جنگ در کز برگزارد - پادشاهزاده والا  
 گهر بارشاد پادشاه دوربین حزم گزین مدافعت آن سخاوت را اهم و  
 احری دانسته غره جمادی الثانی به بلخ رسیدند - و بشهر فر نیامده  
 یک گروهی آن قریب مکنی که بهادر خان برای اقامت گزیده



مواقی شدید بروی طاری شد و تا آخر شب بگذشت تا آنکه گذرانید - و پنج گهوی شب مانده رخت هستی بر بست - و از خلوص اخلاص و رموخ عقیدت جان بر آمدن جانان سپردن که نهایت آرزوی نیاز مژگان جانباور است نصیب او شد - و چون این معنی بعرض اقدس رسید رضامندی که مزمایه رضوان الهی است و پیرایه غفران نامتناهی ظاهر ساخته متعسف گشتند - و مبعثی برای سرانجام مصالح این سفر و اطمینان از سرکار مرحمت نموده فرمودند که قاضی محمد اعلم و جمعی از فضلاء و صلحا حاضر گشته در دامن کوه عقابین که جنوب رویه کابل است و مدفن اختیار و ابرار بطرز شایسته در نخستین منزل بطریق امانت نگاه دارند و پس از چندی بموجب وصیتش بدار الخانه اکبر آباد برده در مقبره که پهلوی مسجد خود برای خویش بنا نموده بگذارند - بیست و هیوم [ جمادی الاولی ] در امپ از طویله خاصه یکی صوبی موسوم به هین ظفر با زین طلایی میدا کار - دیگری عراقی مصمی بفتح بوز با زین طلایی ساده بهاد شاهزاده کامگار محمد شاه شجاع بهادر عزایت شد -

بیست و پنجم ماه مذکور محمد زمان طهرانی و بخندیار خان دکنی را بعزایت خلعت و امپ نوازش فرموده بپدخشان رخصت نمودند - و پنج لک روپیه با ایقان نزد قلیچ خان فرستادند -

مصنوب از بدست لک و پیدیه نزد پادشاهان و والی کبریا عالی نمودند  
 و در سن ۱۰۵۷ هجری قمری در ماه ربیع الثانی از جالور باستان  
 عملی رعینده بود بعنایت خلعت و اسپ - و هر یک از همبر سنگه  
 سینوریه و بلوی چوهان و جمونیت بپادشاه مصعب داس و برخی  
 دیگر از راجپوتیه بمرحمت اسپ سرلاندی یافت با راجه مرخص  
 گشتند - سپر هدایت الهی و لد سید احمد قادری را که بدیوانی  
 قندهار مرافراز است چون مکرر ملوک شایسته او دران صوبه  
 بمرض حجاب بارگاه آسمان جاه رسیده بود بمنصب هزاری ذات  
 و صد سوار از اصل و اضافه بر نواخته به پیشگاه توایم سربر  
 جهانجانی طلبیدند .

شب میزدهم [جمادی الاولی] شیخ ناظر که نبذی از احوال او در  
 خاتم دور اول گزارش یافته به نزهتگاه آخرت شناسی - او از بخت مملدنی  
 و سعادت روزی بعد از کشیدن ریاضات و پیمودن ملاحظه عبادات  
 از دیر باز حضور سده حذیه را و میله محمول برکت نشاتین و ذریعه  
 وصول سعادت دارین دانسته التزام توام تلازمیت نموده بود - و دیدن  
 دیداره فیض آثار قبله مرادات قوت جان و قوت روان او گشته  
 چنانچه از نخستین روزی که بدولت خدمت فایز شده تا حال  
 در حضور شبا روزی او در دولتخانه خاص فقور نشده - و پیوسته در  
 ازمنه پنجگانه صلوات مکتوبه بنانین می پرداخت - و نماز مغرب  
 و عشا با پادشاه دین پناه خدا آگاه داد می نمود - و از شام تا بام  
 باگهی تمام در دولتخانه خاص بمر می برد - درین شب که لیله  
 الوداع اربود در دولتخانه خاص فیض اختصاص پس از نماز خفتن

زنده گرفتند - قایم بیگ دروغه نثار خانه که بدیدن راه  
 خواجه زید رخصت یافته بود برگردیده سنگریزه چند که فی  
 الجملة صغایری داشت آورد - و بمصامع جهانپائی رسانید که سو گروه  
 آنسوی غورینک در طرف یمن راه نزدیک ده قلچاق کوهی است و  
 ازان آبشاری به بگندی در و نیم گز در زبوش - پائین آق از رختن  
 آب گوها بهمرسیده - آبی که در کوه می ماند بمروار ایام سنگریزه  
 بزرگ میشود - و آنچه در اطراف و جوانب ترشح مینماید سنگریزه  
 خرد - چون خالی از غرابندی نبود نوشته شد .

هفتم [ جمادی الاولی ] میرزا سلطان نذیرا مظفر حسین  
 میرزای صفوی را که به نسبت مظاهره اسلام خان همراه  
 خان مذکور بدکن معین گشته باضافه پانصدی ذات و دو صد  
 سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار مباهی گردانیدند -  
 خواجه عبد الرحمن پسر عبد العزیز خان نقشبندی را که  
 بخداست بخشیدگی بدچکان سرفرازی دارد باضافه منصب  
 مفتخر گردانیده خداست داروغگی توپخانه بدخشان نیز باو  
 مفوض ساختند .

یازدهم [ جمادی الاولی ] راجه چیسنگه را که با دو هزار سوار  
 بملازمت اندس رسیده بود بمرحمت خلعت خامه و چند مرصع  
 با بهولکناره برنواخته و هزار سوار دیگر از جمله حواریان منصب او دو  
 اسبه سه اسبه گردانیده او را بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار  
 سوار در اسبه سه اسبه سرفراز ساختند - و اسب از طوبله خامه با یراق  
 طلا و درلک رویه مساعدت عنایت نموده ببلخ رخصت دادند - و

چند ماه پسر مانده - بزرگتر حدیث جعفر که از استحقاق و استعداد در حدیث پدر بچانه آبی کرام نشسته پیش از فوت پدر بیگسال هر دو پایش بر بختن مانده فالج از حص و حرکت باز مانده بود - و بعد هر دو دست راه میرفت - بعد از فوت پدر بچندی ازین بیماری رهائی یافت - و اکنون پیاپی نورانی مینماید - پسر سید علی که از بخت بیدار بدولت حضور کامیابست - پس از در گذشتن سید مرحوم او را منظور نظر تربیت ساخته و ذات و سوارش ده بیست اضافه نموده بمنصب هزاری دو بیست سوار مقرر فرمودند - سید سوم - چون سید علی بعرض مقدس رسانید که از دوام ضعف و بیماری التماس مینماید که در وطن مالوف بوظیفه نیاکان خویش بپردازد وجه معیشتی که سبب فراغت مال و رفاهت حال او گردد مقرر ساخته حکم فرمودند که از دار السلطنه لاهور بکجرات رفته با همین برادر بدعای ازدیاد دولت ابد مدت مشغول باشد .

دوم [ جمادی الاولی ] بهمنیار ولد یمن الدواه که بعد از انتهای زایات نصرت آیات از دار السلطنه روی ارادت بکعبه مرادات نهاده بود به تلقیم عتبه فلک رتبه سر بر افراخت - و بانعام بیست هزار روپیه کامیاب گردید .

چهارم [ جمادی الاولی ] بشکار رنگ که در طرف ده یعقوب قمرغه کرده بودند متوجه گشتند - دوازده به تفنگ خاصه سید فرمودند - و یازده را پادشاهزاد نیک اختر محمد شاه شجاع بهادر و برخی از اهل تقرب بحکم اقدس شکار نمودند - و بیست و یک را دیگر - عادت اندوزان حضور سوار نور

پاستان خواقین مکه نهاده با دراک شرف ملازمت فایز گشت و  
 و هر یکی ازین دو نور حدیقه خلعت هزار مهر نذر گذرانیدند  
 خدیو دین و دولت پادشاهزاده جوان بخت محمد شاه شجاع بهادر  
 را بمرحمت خلعت خاصه با نازری و تسبیح مروارید و مرپیچ  
 لعل و جیقه مرصع بالماس و برخی مرصع آلات که مجموع یک  
 لک روپیه قیمت داشت سرفراز گردانیدند - در همین تاریخ راجه  
 جیسنکه که بحکم ارفع از دکن روانه آستان کیوان مکن شده بود  
 دولت ملازمت اندوخت - و جعفر خان تلمیم عقبه علیه نمود - و  
 یک کرور و بیست لک روپیه و سه لک مهر که راجه جیسنکه هنگام  
 آمدن از دکن با امر معلی از خزانه عامره دار الخلافه اکبر آباد  
 آورده در دار السلطنه لاهور بخان موسی الیه سپرده بود را و آنرا  
 با مردم خود به پشاور رسانیده و از آنجا بموجب یرلیغ والا در خدمت  
 پادشاهزاده کامگار آورده بود تا حنان عرش مکن رحانید - آنرا  
 بمرحمت خلعت خاصه و بیاضانه پانصد سوار پنجهزاری چار هزار  
 سوار مر برانراخته میر بخشید گردانیدند •

غره جمادی الاولی از وقایع دار السلطنه لاهور بعرض مقدس  
 رسید که صدر الصدور مید جلالت بخاری که بعروض مرض شدید  
 از امرای سعادت حضور والا محروم گشته بود در دار السلطنه  
 رخت همتی ازین جهان بریخت - خاقان مهرگستر بر رحلت  
 آن سلاطه دردمان سیادت که مجملی از محامن احوال  
 او گزارده آمد تاغب نموده از جناب ایندی آمرزش خواستند -  
 و باز مانند گل لورا بعنایت پادشاهانه نوازش فرمودند - از

سوار بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار در  
اسپه سه اسپه بلند پایگی بخشیدند .

چهاردهم [ ربیع الثانی ] در القدر خان از غزنون رسیده تلامذیم  
عبدی فلک رتبه نمود - او را بعزایت و خلعت و خنجر مرصع و  
باشانۀ پانصدی ذات بمنصب سه هزاری دو هزار سوار پانصد  
سوار دو اسپه سه اسپه و بمرحمت اسپ با زمین نقره سرفراز  
ساخته رخصت پلغ فرمودند - و پانزده اکا زوپه همراه او روانه  
آنصوب نمودند - خدمت فوجداری بروده بحاطان یار و اسفندیار  
همراه همت خان مفوض گردید - و منصب سلطان یار هزاری ذات  
و هزار سوار از اصل و باشانۀ سقر گشت - و اسفندیار نیز باشانۀ  
منصب سرفراز است .

پنجم [ ربیع الثانی ] از اصل و شاه قلیچاق خان را بمنصب  
دو هزاری ذات و هزار سوار و مقدم خان را بمنصب هزار و  
پانصدی هزار سوار برنواختند .

بیست و دوم [ ربیع الثانی ] به درۀ التاج خلعت پادشاهزاده  
محمد شاه شجاع بهادر که حوالی کابل رسیده بود چهار  
اسپ از طوینۀ خاصه یکی ازین با زمین طلا ارسال داشتند .  
بیست و چهارم [ ربیع الثانی ] پادشاهزاده بلند قدر محمد  
شاه شجاع بهادر که حسب الحکم الاشرف علامی عند الله خان  
باشقبال آن والا گهر شنانده بود با پادشاهزاده عالی منصب  
مراد بخش که بوسیله درخواست آن والا گهر اجازت درمیان دولت  
کوزنش حاصل نمود، مصحوب گرامی برادر از پشاور زوی نیاز

پنجاب اشرفی باغ - و خواجہ عبدالوہاب صدیقی - و محمد مقیم  
 میمنگانی ہزار روپیہ - مرحمت شد - علامی سعد اللہ خان بمقام  
 خدمت خاصہ و باضافہ ہزاری ذات و ہزار سوار بمنصب ہفت  
 ہزاری ذات و ہفت ہزار - وار و مرحمتی اسپ عینی از طوائف  
 خاصہ با زمین طے - و خواص خان موہہ دار قندھار باضافہ ہزاری  
 ذات و ہزار سوار بمنصب پنچہ ہزاری پنج ہزار سوار - و ہودا خان قلعہ  
 دار بصرہ باضافہ پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب ۷۰ ہزاری  
 ۷۰ ہزار سوار - و عاقلخان باضافہ پانصدی ذات بمنصب ۷۰  
 ہزاری ہزار سوار و بمرحمت علم - و تقرب خان باضافہ  
 پانصدی ذات بمنصب ۷۰ ہزاری ۷۰ سوار - و حیات خان  
 باضافہ پانصدی ذات بمنصب دو ہزار و پانصدی ہزار سوار  
 و سید فیروز باضافہ پانصدی ذات بمنصب دو ہزاری  
 ہزار سوار و بعنایت علم - و نوازش خان باضافہ پانصدی ذات  
 بمنصب ہزار و پانصدی پانصد سوار - و از اصل و اضافہ ارچن  
 ولد راجہ بیتھنداس بمنصب ہزاری ذات و ہفتصد سوار - و فراست  
 خان بمنصب ہزاری ذات و دو صد و پنجاہ سوار سرائی گشتند  
 و احدی اللہ ولد شیر خواجہ و رامی مکنداس دیوان بہوتاک و سید  
 بہادر مظفر جمین کوتوال دہیم چند نیرہ رامی منوہر و سرمرست  
 و نذیر بیگ ملدول و ہلنگ جملہ و حاجی بیگ برلاس و محمد  
 جمین تیراسی و محمد محسن کرمانی و میر صالح داروغہ  
 کتاب خانہ والا باضافہ منصب نوازش پانصد - و ہمدردین روز نشانی  
 امیر احمد خان ناظم صوبہ دکن را باضافہ ہزاری ذات و ہزار

گفتن حقیقت تفاوت او از عرضه داعیه پادشاهت را در نظر نگیر  
 منصب او بر طرف ندرده جاگیرش تنگتر فرمودند - از تحفاتی که  
 محمد ابنه سید علیخان بمنصب هزاری داد و نهد هزار از اصل  
 و اضافه سرافراز گشت .

خلع و بیع اول بهاءین مختار نزهتگاه کابل بلور ماهیچه امام  
 ظفر انجام خیرا و سنا پذیرفت .

خرق و بیع الثانی راجه جگن جادون را بمرحمت احمق  
 فروش فرمودند .

بنام [ بیع الثانی ] بمزار فیض الانوار حضرت فردوس  
 مکانی و ضریحه منیوم خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم که  
 بخشی از حال عریف آن قدوسه مطهرات در نخلتین سال دور اول  
 نگارشی یافته است رفته بعد از ادای ادب زیارت ده هزار روپیه  
 بخدمت و دیگر اصحاب استحقاق مرحمت فرمودند .

## فروخته جشن گرامی وزن قمری

روزه سه شنبه هشتم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و هفتم  
 منواتق بیست و چهارم اردیبه بهشت در خانخانه خاص دولت  
 برای کابل مجتهد بزم وزن مقدس انتهای سال پنجاه و هفتم  
 و ابتدای سال پنجاه و هشتم قمری از زندگانی جادانی خان  
 زمان ترتیب یافت - و آن ذات پاک بطلا و دیگر اجناس مقوره  
 فروخته آمد - و گروهی از اهل احتیاج دارالملک کابل کسب  
 خرید کردند - و اگر نیاز اشخاصه طیب پانصد دهن که دو صد و



و از فرط بنده پرورزی باز ماندگن او را بعدایات پادشاهانه برنواخته  
 سلطان حسین پسر گلان او را که در حضور سزاسر نور سعادت اندوز  
 بود باضافه منصب - و دو پسر دیگر او را بمنصبی در حضور سر بلند  
 گردانیدند - و چون خلیل الله خان که درگرامی خدمت فہرست  
 مفاخر و معالی پادشاهزاده محمد اورنگ زیب پادشاه در آنکے بلخ  
 بود در ضحاک این خبر وحشت اثر ندیده از بہاری علاقہ  
 محبت و نزوی رابطہ مودت باوجود چنین خدمتی کہ در انصرام  
 آن قطع نظر از جان و مال و عرض و ناموس کردہ باید کوشید دل  
 از اسباب تعلق برگرفته بخانہ نشینی و زاویہ گزینی قرار داد - با  
 آنکہ اختر برج خلافت خود بتعزیت او رفته و مواظظ دلگشا و نصایح  
 صبر انزا گزارش نموده فرمودند کہ آدمی ہمیشہ مہر نوازل و  
 موقع دواہی است خصوصاً قضیہ ناگزیر مرگ کہ از دیگران بدنی  
 است و بخود رسیدنی طریقہ ہر دمند آنکہ این زہرابہ را بصہوری  
 و شکبائی بر خود شیربچہ گرداند - و نیز گفتند کہ اگرچہ دیگری  
 بنام بخشی است اما کل لشکر ہر روزی بشما کہ در حضور میر بخشی  
 بودید باز گذاشتہ اند - بیکبار دست از چغیرن کار عمده باز کشیدن از  
 عقیدت بغایت دور است - در جواب برگزارد کہ اکنون خود ایتمعنی  
 بر روی کار آمد - و در ضحاک نشست - چہ عقابی کہ در مصایب  
 عظیمہ و نوایب جسیمہ رہنمائی شکبائی شود نداشت - والا بایستی  
 کہ گذشتن برادر را در کار ولی نعمت و خداوند دین و دولت  
 عمر ثانی بل زندگانی جاردانی می انگشت - و چنین مرہن  
 را وقت دوم می پنداشت - خاقان اہب آموزہن از ہر روز

بعضی و خاشاک باز دارند - و چون از او بکیه ادبیار پوزو گری که  
آبی جردی کار شان باز آرد برزی کار نیامد فاگنیر قتلح صحنه را  
پرداشته بود بیدگ او غلی بردند .

آنروز تفصیل بقیه کار نامهائی که در نبرد جنود نامسمود  
نور بکیه او لخر این سال از هموار معرکه پیکار پادشاهزاده  
والامقلد و علیمردان خان امیر الامرا جلوه ظهور یافته  
بجایش باز گذاشته بنگارش سوانح حضور اقدس می پردازده  
چون کیفیت فرگذشتن اصالتخان از مرضه داشت بهادر  
خان بمصامع جهاننداری رحید خدیو ملک و ملت پر رحلت  
این بنده نجیب بکار گزار جدکار مزاج دان آداب شناسی که  
بکمال جوانی رسیده بود در چهل مرحله از منازل زندگانی  
نور دیده تاسف نموده فرمودند که اگر چه سر کردگی لشکر بلخ  
ببها در خان مغرض بود اما او نیز سنجیدگی و فهمیدگی همگی  
معاملات دیوانی و بخشیدگری و محبت قلمه و خزانه و داد  
و حدت عمارت ملک و خوشنودی رعایا و خرسندی سپاه و غیر  
آن به نیکو روی سر انجام می نمود - درینوقت که پادشاهزاده  
صدا تمند نصرت پیوند برای انجام مهام ملک گیری و ملک  
داری خصوصا نبرد آوانی و پیکار گزاری بآنصوب رفته کتس آن  
ندوی جانباز زنده می بود تا صدر خدمات جلیله و مظهر شیون  
نویله که از تربیت بیست ساله ار متوقع بود می گشت - اگر چندی  
مهلت می یافت بر مدارج علیه ارتقا نموده خدمات مدیه که  
از جوهر اصالت و بحالت او چشم داشت بود از بفعل می آمد

عزیمت امیرالامرا رهنم داشت و رای مقتضی آن که غنیمت را  
 هب هنگام بهای مکر فیروزی نباید گذاشت و جزای جواریه و  
 تجارت این گروه خسارت بزرگ بفریبی در گذار شان نهادند آید که  
 همه ازین گرد پیگار نگردند - ناگزیر همگنان با اتفاق تیغها آخته  
 دولت دولت پادشاه ممالک شان گویان و نمره زمان جلوریز  
 تاخشد - فریو کوس و غلغله کرنا و خردش نیدان صف عین - و جوش  
 دلبران شیر اوژن - زلزله در خاک - و دلوله در انلاک - انگند - غنیم  
 مرزشته سپرو ثبات از دست داده و هزیمت را غنیمت پنداخته  
 رو برگریز نهاد - مجازان محکرا اقبال تعاقب نمودند - در اثنای تکامبی  
 جمعی از مخالفین اوزبکیده ره گرامی نیدستی گشتند - و باز مانند گل  
 بروز سیاه تفرق و تبدد نشستند - امیرالامرا با همرها نزدیک در  
 گروه پشتهای دشوار گذار و زمینهای نا هموار عقب آن پادیه  
 نوردان ادبار نور دیده چون اثری و خبری از آن هی کم گردگان  
 دست ناکمی ندیدند و نیامت مظفر و منصور بر گردید - و از مجازیم  
 معاهیر که در اثناء فرار از آسیب افتاده بودند جمعی را فستگیر  
 نموده نزد پادشاهزاد کلمگار آورد - چون در اول درآمد پادشاهزاد  
 عالی کهر بولایت بلخ نخستین فتنی بود که بداند آسمانی و  
 اقبال حضرت صاحب قران ثانی و تلاشهای مردانه و حملهای  
 گرداند امیرالامرا زعیب اولیای دولت خداوند ازل بنیاد گردید  
 پادشاهزاد مظفر آساده هزاران آفرین و فراوان تحسین بر امیرالامرا  
 و دیگر مجازان نمودند - از دین کوتاه گردیدند بران بودند که بعد  
 حکمرواری بعضی یا جویی از پا در روند - و میل بخالد بر ابدانوا

با سعید خان بهادر نظر جنگ عقب اردو بلوچی غایبته راهی  
 گشتند. این روزی آب مردم پیش اردو بهر فوجی از افواج مختلف  
 که میآمدند آن خاص مستحقرا بهاد تیر و آتش تفنگ از راه  
 میزدند. چنانچه مظلومان هیچ جای امن نداشتند بدست  
 میآوردند. و آن روزی آب بعد از آنکه جلوت محمود اصعب  
 تلگنای که در پیش بود گذشتند. اوزبکبه نمودار شده بفوج هر اول  
 در آیدند. در انالی گرمی هنگام نبرد اسب شمس الدین پسر  
 نظر بهادر خوبدگی بزخم پیکان از پا درآمد. و چندی از تابستان  
 فوج مقدمه نیز به تیر مجروح گشتند. درین اثنا فریدون و فرهاد  
 با همراهم با اشاره امیر الامرا بمدد فوج هر اول در رسیدند. بهادران  
 فرود آمدند و مبارزان پیکار گزار بضرر تیغ آبدار. و سنای آتشبار. و زخم  
 پیکان دل نوز. و تفنگ جان سوز. امواج غلیم را در اناء آریزه از  
 پیش برداشته به تیغ آنها رسانیدند. درین هنگام امیر الامرا نیز  
 رسید. و چون دریامت که اوز بکن جهت قشون شده هر قشونی  
 به پیش برآمده است و میخواهند که شب در باغی که عقب آن  
 پشتها است فرود آمده با صدان بهاد شقاق آتش نبرد هر امروزند  
 صلاح وقت آن دید که در گرمی بایر از و خورد بتفاق سرداران  
 فوج هر اول بمحملهای مرد امن و آویزهای صف امن بنیاد  
 امتیاضت این گمراهم راه سلامت چنان بر کند که دیگر هوس  
 توقف و خیال تلف دران نولمی در سر هوس هر روز این کرده  
 هرزه گرد نماید. اگرچه صلحت دید دیگران آن بود که بهمان  
 تلگن و تودایی که آبروز هر روزی کار آمده خبر مید باید بود لیکن چه

ازین گروه ناموس پزوه بودند با تفنگچیان مرکز خود بمکوه گشته و از  
 معین گردانیدند. تا رسیدن کومک هنگامه کشتن و خستن گرم بوی  
 پس از آن که آخرهای روز حیاهی لشکر کومک نمایان شد اوزبکها  
 بدسجده بسوی بنگاه خرویش رفتند. و چون بامداد روز بیست و هشتم  
 ربیع الثانی موانعی یازدهم خرداد هنگام کوچ ظاهر شد که بسیاری  
 از اوزبکها آن روی آب بکه اولنگ و آب دره ملکان که بهم پیوسته  
 و از دره کز گذشته بجانب باغ میروند و ببلخاب شهرت دارد شناخته  
 و تکه آن قشون قشون شده در درها و کربوهای این روی آب که  
 گذرگاه عسکر ظفر است جا بجا در کمینگاه ایستاده اند. پادشاهزاده  
 جهان بعلمردان خان امیر الامرا فرمودند که چون جمیع مقامها  
 در آن جانب آب پیش ازین طرف نشان میدهند شما از آب بگذرید  
 و فوج هر اول ما را همراه گرفته مقدمه خرویش کنید. و خود قول  
 گشته همه جا بگذارد مقدمه اردو میفرستد باشید. خان برطبق فرموده  
 از آب گذشت. و از شیران و بیدرها و دایران جوشن قبا. و بهادران  
 نبرد پرداز. و تفنگچیان حکم انداز. لشکری که همراه داشت نصف  
 را با خود داشته قول شد. و وجهه رایسنگه در ادق مال و نظر پناهر و  
 دیگر مبارزان فوج هر اول را پیش کرد. و از نصف دیگر نیمه را  
 با خرویشون و نیمه را با فرهاک که غلامان مقدم تربیت کرده او اند  
 معین گردانیده آنرا برانغاز و این را جوانان ساخت. و بنهایی که  
 هایسته سرداران کز دیده بیکار گزیده باشد و برای نهاد. و پادشاهزاده  
 جهانیان تفنگچیان مرکز خود را با چندی بعوانست پیش ازین  
 تعیین نمودند. و امثال سهام رفتار میبند کاروا پیش رو داشته

الاجماع بقرا دلین جنود عاقبت محمود مجبن گشت - بیست و پنجم  
 ربيع الثانی از موضع کُشن ده خرد کوچ نموده از جمعیت و  
 تنگی مسلک موضع بونی قرارا که از کُشن دور کرده است مرکز  
 الیه نصرت گردانیدند - و چون جمعی برگزاردند که برخی از  
 لوزبکیه بخیل آنکه در تنگنای دره کز بحما دین آریز و سفیری  
 نمایند نزد یک رسیده اند و خلیل بیگ برای خبر تحقیق این  
 و خصص گرفته پیش رفت - غرا ناصبه خلانت قلیق خان را که  
 پندره شده روز گذشته بملازمت آن والا قدر رسیده بود با طاهر خان  
 که حقیقت دانان این ملک اند و عطاء الله بخشی خود و جمعی  
 از سالاران خویش از عقب خلیل بیگ راهی ساخته بتأیید تمام  
 فرمودند که زرد تر خبر شخصی بفرستد اتفاقاً خلیل بیگ با همراهان  
 سرپوشته حزم و احتیاط از دست داده بسیار پیش رفت - و لوزبکیه  
 از دهانه تنگی دره کز بواصده و این گروه فیرد پژوه را قایل دیده  
 دلیرانه تاختند - بندهای درگاه خوانین پناه که ظفر را از تبخیر  
 آسمانی دانند نه تدبیر انسانی تا آنکه زیاده از پانصد سوار نمودند  
 بتلاشهای گردانه جوهر اصالت و نصالت خویش بروی روز انگذندند  
 و از طرفین برخی رهگرایی هاک گشتند - در آنده زد و خورد خلیل  
 بیگ مستعجل نزد پادشاهزاده بخت بیدار فرستاد - تا حقیقت  
 کز نموده طلب کومک نماید بکپهر روز مانده بود که این خبر رسید  
 پادشاهزاده فیروز مند فوج هرول را که دران راجه رایستگه وند  
 مهراجه و روستر سال و نظر بهادر و راز و پ حنگه چندراوت و  
 راجه امر حنگه کپهواجه و پلرام هادا و اندر سال و چندی دیگر

وبقی حاصل جاگیر داغ کرده باشد موافق چهارم حصه بمصروف  
 قبول که سه ماه باشد باو برسم مساعدت و بمنصبتداران امانت و  
 احدیان تیر انداز و برق اندازان حواری و تفنگچیان پباده و دیگر  
 ماهپانه داران سه ماه بطریق پیشگی زر از خزانه والا در پیشاور  
 تری نمایند - آن کامگار سه روز توقف گزیده بر طبق امر معینی  
 تقخواه نمودند - و بیست و سیوم از پیشاور کوچ کرده هشتم ربیع الاول  
 دخل دار الملک کابل گشتند - و سه روز در کابل توقف نموده و از  
 سپاه ظفر دستگاه هرکه زر طلب داشت باو زر داده و اگر مهمی  
 دیگر داشت بانصرام آن پرداخته دو از دهم مقارن تائید یزدانی و  
 تیمپیر آسمانی رو بمقصد نهادند - و تا بعضی از مبارزان لشکر اقبال  
 و پس ماندگان متوابع آن در درج جلال باآسانی برسند منازل را  
 باآهستگی پیمودند - در موضع آق رباط که ازان تا کهمرد دو منزل  
 است خلیل بیگ از کهمرد استقبال نموده آن والا کهمرا ملازمت  
 نمود - و از باجگاه مرخص گشت - تا خاطر از بند و بست قلعه کهمرد  
 فراهم آورده پانزده یک روپیغ خزانه را که پیش ازین بانصر  
 مقدس ذوالقدر خان از قلعه کابل بغذنه کهمرد رسانیده بود  
 تا بهادر خان جمعی فرستاده از کهمرد بدیخ طلب نماید -  
 و بهادر خان را برای اشتغال فرو نشاندن گرد شورش المان  
 جمعی را از لشکر جدا ساختن صلاح کار ندیده باآوردن آن لپرداخته  
 بود همراه برداشته بهبازران دین و دولت به پیوندن او روزی که  
 سر کذل بدر هدیک مضرب خیمام غزاف نصرت اعتصام بود به خزانه  
 مذکور بخدمت آن نور حدت عظمیت رسید - و بر طبق امر و اجبه

هفت - و از باجگاه تارباط و نایبگ توکیچی به سمت و سفل و از اینجا تا  
 مویع هونی ترا که آغاز دره کز است هفتده و نیم - و از اینجا تا بلخ  
 یازده - پنجم راه میدان که بباجگاه سر بر می آرد - درین راه نسبت  
 براه های دیگر برف کمتر است - اگرچه آمدند لشکر فیروزی  
 ازین راه واقع نشده اما آنچه از حقیقت دانان معلوم شده اینست  
 که هنگام ورود درین راه همان هنگام تردد براه طول است و آن صد و  
 چارده کوه است - از کابل تا تکانه چارده - و از اینجا تا پای کتل صد  
 و یک هفتده و نیم - و از اینجا تا شهر غلغل که نزدیک ضیاک است  
 هفت - و از اینجا تا باجگاه بدست و چهار - و از باجگاه تا بلخ پنجاه و  
 یک و نیم - چنانچه گزارش آمد - چون به سرعت شتافتن شیر بیشه  
 شجاعت پادشاهزاده محمد اویگ زیب بهادر با امیر الامرا علی  
 مردان خان و سعید خان بهادر غلغل جنگ و دیگر بندها که با آن  
 لشکر برج ابهت و جلال معین گشته بودند ناگزیر بود بذابراں هنگام  
 ریختن آن کامگار مقرر گشت که لشکر فیروزی از راه آب دره که  
 نسبت بجمیع طرق آسان گذار است روانه شود - و آن والا گهر که  
 پانزدهم محرم در دار السلطنه لهور مرخص شده بودند چنانچه  
 گزارش یافت - نوزدهم صفر موافق چارم فروردین به پدشاور  
 در آمدند - و چون بنابر ضابطه که در سال نهم این دور در تضاء یافت  
 شرح تدبیر موافق چهارکشا به تمخیر بلخ و بدخشان بسرکردگی  
 پادشاهزاده والتجار مراد بخش نگارش یافته پادشاهزاده محمد  
 اولنگ زیب بهادر حکم اقدس بشرف صدور پیوسته بود که آن والا  
 گهر نوامراد سایر منصبداران تبولدار هرکس بهر نیتی که بر



و از اینجا تا قلندز پنجاه و دو - و از قلندز به راه کنار جیحون تا بلخ چهل و هفت - و شرح مراحل این راه در داستان رفتن پادشاهان و الا تبار مراد بخشش به بدخشان و بلخ گذارش یافته - و ازین سفر بلخ اگر برف کتل طول که آردا هندو کوه نیز نمانند - بردارند یا بگویند غره تیر ماه میتوان رفت - و اگر نه تا انجام این ماه هرگاه برف آب شود راه آمد شد میکشاید - دوم راه خولجه زیه است که از کابل بغوری و از غوری به بلخ میرود - و آن صد و سه کوه است تا غور بند بیست و دو - و از اینجا تا غوری سی و چهار - و از غوری که از آن راهی بقلندز نیز مربر می آرد تا بلخ چهل و هفت کوه - تا ایبک شانزده و نیم - و از اینجا تا بلخ سی و نیم - و این مسافت را بر تقدیری که برف کریوه بردارند یا بگویند اوایل امرداد میتوان نوردید - و الا در آخر آن - سیوم راه خنجان که آن جاده نیز از کابل بغوری و از غوری به بلخ میرود - و آن نود و هشت کوه است - تا غوری پنجاه و یک - و از اینجا بلخ چهل و هفت - اگر چه نزدیک ترین مسافت است اما از تنگی راه و بسیاری نشیب و فراز بغایت دشوار گذار است - عبور از آن در اواسط امرداد بعد از برداشتن برف میتوان کرد - چهارم راه آب دره و ازین راه در چله بزرگ گذشتن لشکر میسر نیست - اگر بارش و شورش نباشد بکه مواری بصعبیت میگذرد - و بعد از چله اگر لشکر کمتر هم باشد بجهت زیادتی آب بصعبیت میتواند رفت - و آن صد و بیست و سه کوه است - از کابل تا قره باغ نود - و از اینجا تا چاریکلان چار - و از اینجا تا غور بند ده و نیم و از غور بند تا ضیاع بیست و یک و از اینجا تا باجگه بیست و

از متعبران را که پدر همراه کرده بود بلخذیار یا اجبار با خود برده  
 و از آن میان محمود قلی، ولد کلباد و محمد بیگ او پیرات برزهر  
 بتانی دیوان بیگی را از سه شنبه همام جانشی که نزدیک شهر غالی  
 استت رخصت مراجعت داد - و بعد از آن که به پل خطیب  
 رسید قریب ده هزار سوار آلمان که با محمد بیگ قنچاق  
 و محمد شترک کنگس و کوچک چوره اقباسی و غیر ایشان از  
 طرف بیگ اوغلی بقراولی آمده بودند از رسیدن او آگاه گشته  
 او را دیدند - و گفتند عبدالمعز خان سبحان قلی را با سی چل  
 هزار سوار فرستاده که از راه بدخشان آمده در تنگی دره کز سوره  
 بر شاهزاده بگیرد - چون او هنوز نرسیده اگر شما این قابو را  
 غنیمت شمرده دست بردی نمائید هر ایذه پیش برادر  
 بافتی اعتماد خواهد بود - و او را برداشته بصوب دره  
 کزراهی گشتند .

گزارش سبل و مسالک از کابل به بلخ و  
 رقت گوهر اکلیل خلافت پادشاهزاد محمد  
 اورنگ زیب بهادر از راه آب دره بجانب  
 بلخ و لبر دره کر

از طرق داورالملک کابل به بلخ یکی راه طول است که در سده  
 جاویه مسافر نیوزی از آن بقندز و از قندز به بلخ رفته و آن  
 مدتی چون کوره پادشاهی است - از کابل تا پل کتلان طول پهل

همرفان خود محمد قلی ولد کلبان و محمد بیگ و یادگار  
چو لاق برادران باقی دیوان بیگی را به عبد الله مرای و عاشور  
قلی حاجی و توریجی بیگ و الله یار بیگ پسران لورلزی بی همراه  
سلطنت - بعد از رسیدن قتلای محمد به کرزوان که از بیلاچراغ یک  
روزه راه است میبگد سعید پدر کفش قلماق بخان گفت که  
اوزبکان بخاری که به قتلای محمد همراه کرده اند اعتماد را نشایند  
نزدیک است که او را با مسون و انسانه راضی سازند - و وسیله  
دولت خواهی، خود ساخته نزد عبد العزیز خان برند - شایسته  
آنکه کس فرستاده او را به کرزوان باز دارند - و خود با مردمی  
که همراه اند رفته باو برسند - چه این جمعیت کم سزاور  
تجزیه و تبعیض نیست - تا برخی با شمار پارچه با او باشند - اگر  
همه یکجا شده در بکار زار نهدید شاید کاری ساخته شود - خان این  
کلیش بگوش قبول شفته عابد خواجه را که سابقاً نقیب قتلای  
محمد بود و نزد خان مانده پیش پسر به کرزوان فرستاده پیغام  
داد که در همان جا باشد و پیش نرود - من نیز با رومی پیوندم  
باتفاق بصوب مطلبی که وجهت همت امس رو آورده خواهد شد  
جماعتی که همراه قتلای محمد بودند برگزاردند که دولت از خان  
رومی گردانیده است - بقول او عمل نباید کرد - بهبود کار شما درین  
است که نزد برادر کلان رفته انجاز دولت او باشد - بعد از پذیرفتن  
او این معنی را عابد خواجه برگشته نزد نصر محمد خان آمد  
و او باغزوی این کرده شورش هزوه از اطاعت پدر رو بر تافته با آن  
جماعتی شمال پیشه از کرزوان برسم این غار راهی گشت - و چندی

است - و با مقیاد این دولت بیمثال کمر هداوت بختن در به بروی خود کشادن - و نیز صیت رسیدن شهسوار میدان و غا پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر با عساکر فیروزی دیر و نزدیک را در گرفته بود ناگزیر بهزاران آسینه سری و دل شکستگی کوچ نموده به بیلچراغ نام جایی از مضائق میبند که می کرده می آن کوهی که بکوهستان نخرجستان پیوسته است واقع شده رفت - و کفش قلماق با اوش خود لیم کرده می میبند فرود آمد - تا بعد راه آذوقه و کاه و آمد شد مردم کار بر اهل قلعه تنگ سازد - و بعد از آنکه نذر محمد خان و همراهان او از فتح قلعه میبند مایوس گشتند تا کرده کلان اوزنیکه و سرداران احشامی که همراه بودند برگزاردند که چون درین هنگام بهادر خان در بلخ نیست اگر با این چار پنج هزار سوار از سپاهی و غیر آن که همراه دارید بیک ناگاه بر سر بلخ روید ظن غالب آنست که مردم بلخ چون شمارا می خواهند بشهر در آورد حصار را بتصرف شما باز گذرانند نذر محمد خان پاسخ داد که گریستن بلخ دشوار است و نگاه داشتن آن از آن دشوار تر - رفتن خود را درین وقت لایق نمی بینم - اگر صلحت دانید قتل محمد را با جمعی روانه کنم هرگاه مردم بلخ با و در آیند و او را بشهر در آورده قلعه را محافظت کنند من هم طرز کار دیده خواهم آمد - پس ازن که این رای تا صواب همگان پسندیدند خان از بیلچراغ قتل محمد را با قریب پانصد سوار بخاری که از عهد العزیز خان رنجیده هنگام محاصره قلعه میبند نزد او آمده بودند ببلخ تعیین نمود - و از

قتلای محمد بر قلعه فریدند - بارانکه پدیدن دیوار از اساس  
 خراج راهی بهم رسیده بود گنداوران نبرد جوی بستند  
 همت مردانه و پامردی عزیمت گردانند ثبات ورزیده به شهبه  
 تیر و تفنگ اصحاب شهبه را بقلعه راه ندادند - و تاپک پای  
 مبارزان طرفین در کشتن و خستی کمال سعی بتقدیم رسانیدند -  
 چون تائید ربانی و تبصیر آسمانی همعنان لولای این دولت روز  
 افزون است از اهل شقاق جمعی مقتول و لختی سحر رخ شده  
 یازماندگان بکام فاطمی بادیه پیمای فرار گشتند - و از اوتاب و نلق  
 هشت کس در شه دیوار ماندند - و دو کس در انشاء زد و خورد جان  
 در باختند - و بندهای آستان فلک نشان تا در پهر روز دیگر بچه  
 و کد تمام کار جدار را نزدیک بانجام رسانیدند - چون دیوار از  
 بنیان تر بر آمده بود نرو غلطید - اوزبکان فرصت بجو افتادن  
 دیوار را بکام خود دانسته بر قلعه یورش نمودند - از طرفی نذر  
 محمد خان و از جانبی قتلای محمد پسر او سپاه را بر جنگ  
 تحریض می نمودند - شادخان با بندهای پادشاهی از منصبدار  
 واحدی و تفنگچی و تابینان خود پای همت نهاده تا نیم  
 شب با گروه بدسگال راه قتال - پرده پیش از پیش در جان  
 متانی و - رانشانی کوشش نمود - از جمله معتبران اوزبکیه  
 که درین کارزار مقتول گشتند خوچم قلی دیوان بیگی است  
 و چون نذر محمد خان جان بهاری جنود این دولت دیر بلیان  
 حکم امتحان نموده در یافت که پانین اندیشهای نا استوار  
 و نگرانی در کار باولجایی این قتال بی همال در افتادن بر افتادن

گذاری شاه خان حازس قلعه میمند و تلاش و پرخاش مبارزان  
 جانبار و گنداوران نبرد پرداز تسخیر حصن صورت پذیر نیست  
 کفش قلماق نزد نذر محمد خان که بعد از تعیین ایشان در تولخی  
 چپکنو فرکش کرده بود رفته گفت کبابی شما این مهم بانصرام  
 نخواهد رسید - و او را برداشته بمیمنه آورد - بعد از رسیدن خان یک  
 ماه دیگر محاصره کرد قلعه بمودای تسخیر سرگردان بودند  
 در مدت محاصره دو بار بندهای پادشاهی از تفنگچیان حوار  
 و پادهای بندیله و مردم شاه خان بیای مردمی جرات  
 و جادوت از قلعه بر آمده بر اسلحه‌های اوزبکیه ریختند -  
 نخستین بار جمعی را کشته و خسته منصور و مسرور  
 مراجعت نمودند - در همین دفعه که خضر بیگ و باقی خواهر  
 زادهای شاه خان همراه بودند در اسلحه‌های یادگار برادر باقی دیوان  
 بیگی کارزاری بروی کار آمد - و یادگار و باقی بیگ در او ریختند -  
 باقی بیگ به ضرب شمشیر دست چپ او را از بدن جدا ساخت  
 و خود مردانه جان در باخت - و دیگر مبارزان کار طلب برخی  
 از منافکدب مقتول گردانیدند - و ازین گروه نبرد پزوه نیز چندی  
 مجروح گشتند - و از انقب چهار گانه که اوزبکیه در مدت محاصره  
 از چهار سوی قلعه به ته دیوار رسانیده بودند سه نقب را بندهای  
 پادشاهی از درون بانته برهم زدند - نقب چهارم که در شرقی  
 سوی قلعه از اسلحه کفش قلماق بصامت پیش رفته بود نمانده  
 سالن هفتم ربیع اول بیاروت انباشته آتش دادند - و بیست  
 و پنج گز دیوار پرید - سقاخیر که در کمینگاه آمانه پیکار بودند با اهتمام

آید بمسارو خان که روزی چند پادشاه از او بمشهد مقنن رسیدند  
 بود گفت که من براه سرو راهی میبوم این جمعیت را با خود  
 بآن راه که چو کم آب است نمیتوانم برد شما با همراهم خوبتر  
 به راه رفته لشکر خراسان را بپذیرد اینجا فراهم آید - هرگاه کسی بطلب  
 شما فرستاده آید هر جا باشم خود را بزنانید - و پنج روز در مشهد  
 معنی بوده روز ششم با پسر و نپیتر و جمعی که همراهش بودند  
 بخرو راهی گشت - و ازان رو که هنگام رفتن از بد ملوکی و درشت  
 خوئی خود از علی قلی خان حاکم سرو و نجیده بود بمرور در نیامد - و  
 در کنار بند خان که چهار فرسخی سرو است فرود آمد - و  
 سه روز در اینجا مقام کرد - درین اثنا کفش قلماق از حوالی  
 چپکتو و میمند رسیده را نمود که ارز بکیده از روی بند  
 خطوط مشتمل بر ابراز وفاق و اتفاق نزد شما ارجال  
 داشته اند و می خواهند که شماره باین طرز بدست آورده هلاب  
 گردانند - مبادا بقبول و فریب این جماعه مزم بخارا کنید - خان  
 گفت که من نیز اندیشه این قوم دریافته ام لیکن برای دفع  
 حجت و آگهی بر مخالفین بواطن خبیث موطن این قوم درون  
 طیلت دنی نظرت بدین صورت آمده ام - و با کفش قلماق از  
 کنار بند خان در پنج روز بمارو چاق و ازان جا بدو روز بقورماچ  
 آمد - از قورماچ قتل محمد و کفش را فرستاد تا از الوس قلماق  
 هر قدر جمیعتی که مقدور باشد گرد آورده قلعه میمند را محاصره  
 نمایند - اینان با قلماتان و بعضی لشکار دیگر حصار مذکور را  
 مدت دو ماه قبل نمودند - و چون دریافته اند که از هویدیاری و کار

دیگر از ارکان دولت را بدیدن خان فرستاد. در فرمایش آن خود رعیت و از روی مراعی و اشفاقی گفت که چون عزیمت رفتن تصمیم یافته از لشکر و غیره هر چه ناگزیر باشد همراه خواهم نمود. و خان را وداع کرده از نقد و جنس مبلغی دیگر بوی ارمال داشت. از نوشته جان نثار خان که بسفارت ایران رفته بود ظاهر شد که تکالیفات شاه به نذر محمد خان از اول تا آخر از نقد و جنس درازده هزار تومان بود که چار لک روپیه باشد. اگر خان برهمنائی بخت بیدار و پیشوائی دولت کار گزار بدرگاه خواتین پناه که مآب اقبال و مآل آمال امت ملتجی میگشت هر اینده طمن زینهار بمخالف مذهب بل مار انجا به کمی که پدر خان در جنگ نیاگانش بکشتن رفته داغ منت چار لک روپیه بر قبیلۀ چنگزیه نمی ماند و شاه سارو خان قالش را با جمعیتی از سپاه خراسان و عراق همراه او روانه گردانید. و باینان امر نمود که از هراته پیش نروند. و او روز چهارم از باغ قوشخانه راهی گشته بصارو خان گفت که چون هوا سرد شده و نهیبره من از فزونی ضعف بیماری تاب سرما ندارد من از راه مازندران میروم. شما لشکرا گرفته بخراسان روید. که در انجا یکدیگر را خواهیم دید. و قتل محمد پسر خود را با برخی از مردم خود براه راست روانه مشهد گردانید. و قاصد ولد خسرو را همراه گرفته بسیر فرخ آباد رفت. و از انجا باحترام شاه شتافته از بسطام. سر بر آورد و از انجا براه متعارف بمشهد متوجه شد. و بعد از رسیدن بآن شهر سعادت بهر چون حقیقت کار را دریافته دانست که این کوسک نامی پیش نیست و جمعیتی نیست که باستظهار و اطمینان آن کاری ساخته



اجداد و امانت شاه از مهر خدار و اوزبکان نابکار که بسپهر من راه رفتی  
 و طغیان و پیمودن جاده دورنگی و نمک حرامی مرا باین حال  
 نگاه و روز میانه انگنده اند انتقام بکشم - اکنون که شاه از مذاکره  
 معونت من چشم باز پوشیده اند من نیز از مطالب و مآربی که  
 توقع داشتم در گذشتم - چون بیماری نمازش گشته و مزاج از قوت  
 افتاده لایق آنست که بدستوری شاه مثنی استخوانها بماندن  
 اطفال خود برحالم - شاه در جواب این پیام گفته فرحتاک که درین  
 نزدیکی داخل صفاهان شده آید - و قدم شما را گرامی میداریم  
 خواهش اینست که بسیر باغات و گشت عمارات این ملک خاطر  
 شما را از انقباض بر آورده چندی با هم جانبساط و نشاط بگذرانیم  
 روزی چند که بتسایش و آرامش بسیر برید آنچه پیش نهاد خاطر  
 شما است به نیکو روشی انجام خواهد پذیرفت - خان در پاسخ  
 این سخن بمحمد علی بیگ گفت که زیاده برین طانت بودن  
 ندارم - کام و ناکام این ملک بر می آید - روز دیگر خلیفه سلطان  
 آمده از طرف شاه اصناف مهربانی ظاهر ساخت - و چون در بیانست  
 که خان بهیچ رویی بودن ایران ندارد گفت اختیار بدست شما  
 است - اگر عزم مراجعت فرسخ نموده روزی چند توقف گزینید  
 بهتر خواهد بود - و اگر خواهش سفر مصمم است انصب آنکه  
 برخصمت شاه روانه شوید - جواب داد که من در بند رضای کسی  
 نیستم فردا روانه میشوم - و روز دیگر که پانزدهم روز از در آمد او  
 بصفاهان بود از شهر برآمده بیرون دروازه طوغچی در همان بلخ  
 قوشخانه ورود آمد - دوم روز شاه خلیفه سلطان رتورچی باعی و بیعتی

برگشت - پس از یک روز شاه خان را بزم مهمانی خوانده و در  
آمدن باز جست - او درویشی او را بگفت و ای رفیق پسر آنچه بود  
رفته بود گزارش نمود - و خواهش کرمک ظاهر ساخت - شاه گفت  
آنچه از پناه مقدر باشد همراه خواهم کرد - و دیگر مدد نیز بقدر  
میسور بعمل خواهد آمد - خلیفه سلطان بر گزار کرد که هرگاه پسر و  
اوزنیکه بچکوست و ایالت خان دزدان ملک بهیچ وجه رضامند  
نباشند ممنوم نیست که از فرستادن کرمک ناید بروی کار آید  
خان با صلح داد که شما لشکر همراه نمائید - و صلاح و فساد معامله  
بمن باز گذارید - و مجلس آنروز بهمین گفت و شنید بانجام رسید  
شب ششم از روز در آمد صفاهان خان را بتفریح چراغانی که در میدان  
صفاهان بر آفرینده بودند طاہیدند - او بانجا رفته در تالار سردرواز  
منزل شاهي با شاه نشسته بخاطر آشفتگی دل گرفته بتماشای  
چراغان پرداخت - و بعد از آن باهراز مرضی که نزد برخی تماشا  
بود خانه نشین گشته نزد شاه نرفت - روزی شاه بدیدنش آمد چون  
خان استقبال نکرد و پسر و پسرزاده را نیز نفرستاد و بعد از  
ملاقات توافقی که در خور حال باشد هم بیجا نیارد شاه در نتیجه  
بمخاضان خود گفت که این مرد با من چنان پیش می آید که  
گویا پدر خانگه او در یوزه رفته ام - و از سودای روز نوزد پس از آن  
نیز بعضی امور خارج از منہج قویم عقل از بروی کار آمد - و ازین  
رو شاه باحوال او نپرداخت - روز دوازدهم از تاریخ ورود محمد  
علی بیگ مهماندار را نزد خود خوانده پیغام کرد که آمدن من  
برای خوردن طعام و دیدن چراغان نبود بل برای آنکه بوسیله